

## نقش فلسفه و عرفان در دین‌پژوهی

سیدیحیی یثربی\*

### چکیده

دین مقدس اسلام یک مکتب برای سعادت دنیوی و اخروی بشر است که برای تفسیر آموزه های آن به ابزار مختلفی نیاز است که در هرم آنها عقل و عقلانیت قرار دارد که علوم مختلف اعم از نقلی و عقلی متکفل آن هستند که آن دو در واقع ابزار معرفت دین محسوب می شوند که متأسفانه برخی در استفاده از آن دچار افراط و تفریط شدند که زمینه پیدایش اختلافات فکری را به وجود آمده است. نگارنده در این مقاله به دو عامل مهم: تعریف ناقص از مفاهیم و علوم و داوری نادرست مدعیان هر مشرب اشاره کرده است و در آخر مقاله پیشنهاد شده است که اندیشوران نباید به بهانه نقل گرایی مکتب اسلام را از ابزار معرفت عقلی از داشتن های چون منطق و فلسفه و عرفان محروم کنند که آن در جهان معاصر به ناکارمادی دین اسلام منجر خواهد شد.

واژگان کلیدی: اسلام، عقل، عقلانیت، فلسفه، منطق، عرفان.

## مقدمه

از روزی که در جهان اسلام با ترجمه آثار یونانیان بحث‌هایی با عنوان فلسفه پدید آمد و از سوی دیگر آموزه‌های عرفانی از مناطق مسیحی‌نشین شامات و نیز از مناطق پیرو آیین‌های هندی مانند قسمت‌های شرقی ایران همچون خراسان و... به جهان اسلام نفوذ کرد، گروهی از مسلمانان از این آموزه‌های نوظهور استقبال کردند و آن را برگزیدند و بر آن کوشیدند تا آن آموزه‌ها را با آموزه‌های اسلام تطبیق دهند یا ترکیب کنند و آنها را در معنا، مطابق آموزه‌های باطنی اسلام بدانند.

گروهی دیگر به دلیل وارداتی بودن و مطابق نبودن آنها با ظاهر تعالیم اسلام، با پیدایش و گسترش آنها در جهان اسلام به مخالفت برخاستند. این جریان در تاریخ تفکر اسلامی برای همگان روشن بوده و حملات اینان به یکدیگر نیز بسیار سابقه‌دار است. کسانی که فلسفه را پذیرفتند، مخالفان را متحجر، کوتاه‌بین و متعصب می‌نامند. مخالفان فلسفه نیز پیروان فلسفه را گمراه، بدعت‌گذار و مانند آن می‌نامند.

این وضع در حال حاضر نیز در جهان اسلام رواج دارد؛ با این تفاوت که اهل سنت فلسفه را از قرن ششم بر اساس آموزه‌های امام محمد غزالی چندان جدی نمی‌گیرند و به جای آن به علم کلام می‌پردازند، ولی بیشتر آنان تصوف را جدی می‌گیرند و بزرگان تصوف و عرفان، جز تعدادی انگشت‌شمار، همگی از اهل سنت‌اند. در میان شیعیان نیز عده‌ای هم فلسفه را جدی می‌گیرند و هم عرفان را و تقابل و درگیری این دو گروه با اکثریت شیعیان بر کسی پوشیده نیست.

در حال حاضر در حوزه علمیه قم گروهی مخالفت و گروهی طرفداری

خود را با فلسفه و عرفان، به‌طور جدی پیگیری می‌کنند.

آنچه پیش از هرچیز نیاز به یادآوری دارد این است که درگیری‌ها در حوزه تشیع یک نتیجه زیان‌بار دارد و آن اینکه تشیع را دچار انشعاب می‌کند و هرچا انشعاب جدی پدیدآید، اصل مکتب زیان می‌بیند؛ بنابراین هدف نویسنده از تحقیق حاضر آن است که نکاتی بیان شود که از حوزه درگیری و ردّ و انکار یک طرف و ترویج طرف دیگر دور باشد، بلکه زمینه وحدت و الفت بر اساس یک تفاهم و همدلی فراهم‌آید.

پیش از آنکه اساتید محترم و هر فرد دیگری مقاله حاضر را بخواند، خواهشی عاجزانه دارم و آن اینکه بر آن کوشند که دست به‌دست هم دهند، تعصب را کنار بگذارند و مطالب را با صداقت و دقت مورد توجه قرار دهند، به‌امید آنکه برای حل این مشکل راهی بیابیم تا بتوانیم در دنیای جدید با اختلاف‌های بی‌حاصل وقت خود را تلف نکنیم و نیز به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام با این انشعاب و اختلاف‌ها آسب نزنیم و فرصتی برای ترویج درست و رواج این مکتب بزرگ داشته باشیم. بنده این مقاله را بر این اساس نوشتم که به یک طرف حمله کرده و از طرف دیگر دفاع کنم، بلکه با این هدف می‌نویسم که ابهامی را که اساس این‌گونه اختلافات است، از میان بردارم.

### علل اختلافات فکری (بررسی محل اشکال)

به‌نظر می‌رسد اشکال کار در شرایط کنونی و شاید از آغاز از چند جهت است که به‌اختصار بیان می‌شود:

الف) در این درگیری، سهل‌انگاری در شناخت و تعریف فلسفه و عرفان از سویی و دین اسلام از سوی دیگر مشکل ایجاد کرده و آن را استمرار

بخشیده است.

ب) موافقان و مخالفان در حمله به طرف مقابل، مبنای منطقی و دقت علمی را در نظر نمی‌گیرند، بلکه هریک از دو طرف بر آن می‌کوشد تا طرف مقابل را تحقیر کنند و بی‌توجه نشان دهند. یکی دیگری را تکفیر می‌کند و دیگری او را نادان و متعصب می‌نامد. نظر نویسنده در مقاله حاضر آن است که چگونگی برخورد با طرف مقابل کمی توضیح داده شود و اشکال اصلی این برخورد یادآور گردد. اشکالات این برخورد عبارت‌اند از:

#### اشکال نخست: تعریف ناقص

ما باید دین، فلسفه و عرفان را درست تعریف کنیم. اسلام، فلسفه، عرفان هریک چه ویژگی‌هایی دارند و چه نتیجه‌ای به‌بار می‌آورند و چه هدفی را دنبال می‌کنند؟ اکنون بر آن می‌کوشم تا این موارد را در حدّ توان توضیح دهم.

#### ۱. اسلام

اسلام نیز مانند ادیان دیگر عبارت است از مجموعه‌ای از اصول اعتقادی و رهنمودهای عملی. اسلام در زمان خود در شرایطی پدید آمد که تمامی مناطق و کشورهای جهان آن روز پیرو ادیان غیر عقلانی بودند و این امر از معجزات است که در شرایطی که همه ادیان بر ضد عقل‌اند و دانایی را گناه می‌شمارند یا بی‌اعتبار می‌دانند، یک دین پدید بیاید که بر اعتبار عقل و آزادی انسان استوار گردد. این دین عقلانی نسبت به انسان، نگرش دیگری دارد. انسان را به‌عنوان یک شخصیت معتبر که موجودی



آگاه و آزاد است، مخاطب قرار می‌دهد که هیچ‌یک از ادیان دیگر چنین رفتاری با انسان ندارند.

برای روشن‌شدن مطلب، نگرش اسلام به انسان را از چند جهت توضیح می‌دهیم:

یک. هویت انسان: از نظر اسلام، انسان یک موجود زمینی است؛ یعنی در زمین آفریده شده است، اما در او روح خدا دمیده‌اند. انسان موجودی است که با نهاد پاک به دنیا می‌آید. توان شناخت و معرفتی او حتی برتر و بالاتر از فرشتگان است. او خلیفه خدا در زمین می‌باشد؛ یعنی موجودی است که اوصاف و کمالات او از همه آفریدگان خداوند برتر است؛ بنابراین می‌تواند خلیفه خدا گردد. این نکته‌ها در قرآن کریم مورد تأکید قرار گرفته است (بقره: ۳۰ و ۳۴).

انسان بار مسئولیت زندگی را به دوش می‌کشد و به‌عنوان یک موجود آزاد و آگاه وارد میدان عمل می‌گردد. همین عمل او سعادت دنیا و آخرتش را رقم می‌زند (بقره: ۳۸، ۳۹ و ۵۸/کهف: ۷/محمد: ۳۱/شمس: ۷ و ۱۰). او ایمانش را خود انتخاب می‌کند و نجات او نیز در دست خود اوست (هود: ۲/یوسف: ۴۰/اسراء: ۲۳).

در نگرش اسلامی هبوط آدم حاصل کار خود آدم است و کار او نیز حاصل نهاد انتخاب‌گر اوست. آدم علیه السلام با انتخابی که کرد، راه جدیدی برای خود و فرزنداناش گشود؛ یعنی راه زندگی و مسئولیت. کاری که جز او هیچ موجود دیگری در زمین و آسمان از عهده آن برنمی‌آمد (اعراف: ۱۱/حجر: ۳۰/احزاب: ۷۲).

دو. توان معرفتی انسان: مکتب‌های غیر عقلانی از سویی به تحقیر حس و عقل

می‌پردازند و انسان را در فهم و درک حقیقت دچار مشکل می‌سازند. از سوی دیگر ادعا می‌کنند اگر اهل سلوک از مجاهدات و اعمال خود به نتیجه برسند، همه حقیقت را درمی‌یابند و با آن متحد می‌شوند و به حقیقت ناب و بی‌واسطه نایل می‌شوند.

این دیدگاه حتی در فلاسفه مشاء اسلامی نیز اثر گذاشته است. آنان کلیات مورد ادراک ما را حقایق مجرد موجودات جهان می‌دانند و ظاهراً نیازی نمی‌بینند که به مشاهده و تجربه جهان محسوس بپردازند. چنین باوری در توان معرفتی بسیار گمراهکننده و بازدارنده است.

اما اسلام قرن‌ها پیش، از تلاش متفکران جهان درباره توان تفکر و درک انسان سخن گفته است. قرآن کریم بیش از هر چیز ما را به نظر و توجه به جهان محسوس فراخوانده است و معرفت ما را محصول ملاحظه و تدبیر در پدیده‌های جهان می‌داند.

قرآن کریم به این نکته تصریح دارد که وقتی از مادر متولد می‌شویم، هیچ معرفتی نداریم و همه معرفت خود را با حواس و عقل خود به‌دست می‌آوریم (نحل: ۷۸). قرآن در مواردی مشاهده حسی را از معرفت انبیاء نیز برتر می‌نهد؛ چنان‌که در جریان حضرت ابراهیم علیه السلام می‌خوانیم که از خدای تعالی درخواست کرد که چگونگی زنده‌کردن مردگان را به او نشان دهد و از سوی خداوند به او خطاب شد: «مگر به این مسئله ایمان نداری؟». حضرت ابراهیم علیه السلام در پاسخ گفت: «من ایمان دارم، اما می‌خواهم دلم اطمینان یابد» (بقره: ۲۶۰).

از سوی دیگر در قرآن کریم توان علمی انسان محدود معرفی شده است (اسراء: ۸۵). همچنین به این نکته تصریح شده است که علم و دانش انسان

امکان افزایش دارد (یوسف: ۷۶) و خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد از خداوند بخواهد بر دانش او بیفزاید (طه: ۱۱۴).

براین اساس از نظر اسلام انسان باید هرچه بیشتر در فهم موجودات جهان محسوس بکوشد و دامنه معرفت خود را هرچه بیشتر گسترش دهد و هرگز خود را بی‌نیاز از کسب معرفت نداند.

سه. رابطه انسان و جهان: اسلام مانند همه مکاتب عقلانی، زندگی دنیوی و ارتباط انسان را با این دنیا تحقیر نمی‌کند؛ زیرا:

الف) اگرچه دنیا ناپایدار است، ولی از دو جهت مهم می‌باشد: نخست اینکه بخشی از زندگی انسان است و انسان خود محصول همین دنیاست. دوم اینکه همین زندگی ناپایدار سرنوشت زندگی جاوید و پایدار ما را رقم می‌زند؛ به‌گونه‌ای که افراد بدفرجام، بازگشت به این زندگی را آرزو خواهند کرد تا بتوانند زمینه خوشبختی اخروی خود را فراهم آورند (مؤمنون: ۹۹).

ب) اسلام یک دین هستی‌ساز است، نه هستی‌سوز؛ بنابراین برخلاف آنان برنامه ریاضت ندارد؛ زیرا هدف ریاضت، فانی‌ساختن شخص است، درحالی‌که اسلام به بقای شخص و بهره‌مندی او از لذایذ و سعادت دنیوی و اخروی نظر دارد. در زمان پیامبر اسلام ﷺ عده‌ای تصمیم گرفتند ریاضت بکشند و از لذایذ دنیوی دست بردارند. پیامبر اسلام ﷺ این تصمیم را نکوهش کرد و آنان را از این کار بازداشت.<sup>۱</sup>

پیامبر ﷺ اعلام کرد در دین من رهبانیت و ریاضت مشروع نیست. در

۱. برای آگاهی بیشتر، به تفسیر آیه ۲ از سوره احقاف در تفاسیر گوناگون مراجعه شود.

قرآن کریم نیز رهبانیت را «بدعت» مسیحیت شمرده است (حدید: ۲۷). اسلام جهاد، مبارزه با جهل و کفر، مشکلات زندگی و هوای نفس را به جای رهبانیت گذاشته و بهر مندی از لذایذ را مجاز دانسته است. در واقع اسلام به بقای انسان می‌اندیشد، نه فنایش! و هستی‌ساز است، نه هستی‌سوز! (ج) اسلام ارتباط با دنیا را اساس معرفت و دانایی بشر می‌داند؛ بنابراین دین اسلام در اولین فرصت به تنظیم زندگی اجتماعی مردم می‌پردازد و بر آن می‌کوشد تا در سایه یک نظام عادلانه، سعادت دنیوی و اخروی انسان‌ها را فراهم آورد.

براین اساس انسان موجودی آگاه، آزاد و مسئول کارهایش است. وظیفه انسان در همه عمر این است که عقل و اندیشه را به کار گیرد تا درست را از نادرست و خرافات را از حقایق و هدایت را از فریب تشخیص دهد و هر کاری انجام می‌دهد آن را بر اساس عقل و دلیل انتخاب کند و با حساب و کتاب انجام دهد.

## ۲- فلسفه

فلسفه، چیزی جز دانایی و فهم انسان نیست. واژه فیلسوف به زبان یونانی به معنای دوستدار دانایی است؛ بنابراین اگر نشانی از عشق به دانایی در خود سراغ دارید؛ یعنی احساس می‌کنید نشانه آگاهی و دانش‌آید، بی‌شک شما نیز در حدّ خود، شایسته عنوان فیلسوف هستید. بر اساس این تعریف، فلسفه از علوم حقیقی است؛ مانند فیزیک، شیمی و... و به واقعیت‌های خارجی تعلق دارد، نه مفاهیم ذهنی و اعتباری. دانایی انسان درباره هر چیزی، فلسفه به‌شمار می‌رود؛ از نخستین مشاهده‌ها و تجربه‌ها تا بالاترین



دستاوردهای علوم تجربی، همه به‌گونه‌ای جزء فلسفه به‌شمار می‌روند. فلسفه و تفکر فلسفی به‌صورت یکجا و یکباره و بریده از همه دانش‌ها، امکان نداشته و نخواهد داشت. فلسفه، دانایی است. دانش‌های گوناگون نیز همگی در زمره اجزای دانایی انسان‌اند. اگرچه فلسفه با دانش‌های دیگر تفاوت دارد، ولی از آنها جدا نیست. فلسفه و اندیشه فلسفی جدا از دانش‌های تجربی و ریاضی انسان به‌دست نمی‌آید، بلکه از همین دانش‌ها سرچشمه می‌گیرد. فلسفه ازسویی پدر دانش‌ها و ازسوی دیگر فرزند و نتیجه دانش‌هاست (برای توضیح بیشتر، ر.ک: یثربی، فلسفه چیست؟). دانش‌ها هر یک به بخشی از جهان می‌پردازند، ولی فلسفه با همه بخش‌های جهان کار دارد. تفکر فلسفی، درحقیقت تلاشی است برای توسعه و عمق بخشیدن به فهم انسان از موجودات و حوادث جهان؛ بدین‌سان مشاهده می‌شود که فلسفه از جهتی فرزند علم است؛ یعنی از آگاهی‌های ما و دانش‌های تجربی ما پدید می‌آید. ازسوی دیگر همین نگرش فلسفی، از جهات گوناگون از جمله با پیش‌کشیدن پرسش‌های جدید به دانش‌های تجربی ما توسعه می‌بخشد؛ بنابراین یکی از ویژگی‌های فلسفه، «نگرش بنیادی به چیستی و روابط موجودات جهان» است.

ویژگی دوم فلسفه آن است که نگرش فلسفی فراگیر بوده و نشان همت بلند انسان می‌باشد که می‌خواهد جهان و هر چه در آن هست، برای او معلوم گردد.

ویژگی سوم فلسفه آن است که فلسفه و فکر فلسفی، فقط از قوای ادراکی همگانی و شناخته‌شده بشر یعنی حس و عقل وی بهره می‌جوید. فلسفه و دانش فلسفی بر دستاوردهای چشم، گوش، عقل و هوش انسان استوار است. ویژگی چهارم فلسفه و تفکر فلسفی، عبارت است از اینکه این فهم

بنیادی و فراگیر به موجودات عینی جهان تعلق دارد؛ یعنی شناخت یک فیلسوف بر اساس واقعیت عینی است. توجه به این ویژگی به ما هشدار می‌دهد:

اولاً، تفکر فلسفی را از موجودات خارجی به‌دست آوریم؛ یعنی بر اساس مشاهده و تجربه با جهان خارج ارتباط برقرار کنیم و معلومات‌مان را از آنها به‌دست آوریم.

ثانیاً، هر حکمی که می‌کنیم، باید به موجودات عینی و خارجی مربوط باشد؛ بنابراین مطالب ناشی از تحلیل‌های مفهومی و تخیل‌های افسانه‌ای از حوزه تلاش‌های فلسفی خارج‌اند.

فلسفه این است که گفتیم، اما آنچه اکنون در جامعه علمی به‌عنوان فلسفه تدریس می‌شود، اگرچه فلسفه است، ولی فلسفه ما نیست؛ زیرا ما آن را از شخصیت‌های دیگر نقل می‌کنیم که *ارسطو* یا *ابن‌سینا* این‌گونه گفته‌اند، اما فلسفه ما آن چیزی است که ما با توان علمی خود آن را به‌دست آورده باشیم؛ مثلاً بحث از عناصر چهارگانه و افلاک نُه‌گانه بحث فیزیکی است، ولی اکنون این فیزیک، فیزیک جدید ما نیست. در فیزیک امروز جهان، آب، آتش، خاک و باد عنصر نیستند و عناصر بیشتر از یکصد عدد هستند و خبری از افلاک نیست.

در فیزیک امروز جهان، ذرات و کهکشان‌ها مطرح‌اند که *ارسطو* و *ابن‌سینا* از آنها خبر نداشتند؛ بنابراین ما با عقل خودمان کار نمی‌کنیم تا به فلسفه یعنی به فلسفه خودمان برسیم. ما از دیگران نقل می‌کنیم؛ یعنی با عقل دیگران فلسفه ساخته‌ایم.

بسیاری از مباحث امروزه نام فلسفه دارند، وگرنه به‌دلیل نداشتن مبانی

درست و عدم مطابقت آنها با واقعیت شناخته‌شده امروز جهان باید آنها را کنار گذاشت. باتوجه به آنچه مطرح شد، ما فلسفه را با عقل خودمان به‌دست نیاورده‌ایم، بلکه از دستاورد عقلانی دیگران تقلید می‌کنیم. ما طرفدار تقلیدی عقلانیت هستیم. باتوجه به نکاتی که اشاره شد، به‌آسانی به این نتیجه می‌رسیم کسانی که با فلسفه مخالف‌اند، الزاماً با تعقل و خردورزی مخالف نیستند. ما سال‌ها پیش بلکه قرن‌ها پیش باید فلسفه‌ای را که داریم، در صفحات تاریخ جای می‌دادیم و خردورزی امروز را در دین‌شناسی و جهان‌شناسی به‌کار می‌گرفتیم. مخالفان فلسفه مخالفان عقلانیت نیستند و موافقان فلسفه موافق خردورزی‌اند، ولی روش خردورزی‌مان درست نیست.

بنابراین لازم است اختلاف را کنار بگذاریم، دست در دست هم دهیم و از چهارچوب‌های پوسیده بیرون آییم و بر اساس الهام‌گرفتن از تنها دین عقلانی جهان یعنی اسلام، دنبال تفکر جدیدی باشیم که پاسخ‌گوی نیازهای امروزه بشریت باشد؛ چراکه فلسفه عصر ارسطو نمی‌تواند پاسخ‌گوی مشکلات گوناگون پیچیده امروز باشد. درحقیقت لازم است به عقلانیت بازگردیم و بحث‌های عقلی را در جهان‌شناسی و دین‌شناسی ذیل عنوان کلام یا فلسفه یا جهان‌شناسی و دین‌شناسی از نو آغاز کنیم. از میراث پیشینیان نیز هر جا به‌کار آمد، بهره بگیریم.

بنده امیدوارم هر دو طرف یعنی موافقان و مخالفان فلسفه با یکدیگر به گفت‌وگو بنشینند و دو اصل را با هم بپذیرند؛ نخست اینکه این عقلانیت و فلسفه، فلسفه امروز ما نیست؛ در نتیجه فلسفه ما نیست. منطق ارسطو نیز امروزه چندین اشکال بنیادین دارد؛ پس اینها را به تاریخ بسپاریم و

به‌عنوان تاریخ فلسفه تدریس کنیم. دوم اینکه اسلام به عقل و اندیشه اهمیت بنیادی داده است. هر دو طرف دست در دست یکدیگر نهیم و با استفاده از امکانات امروزی حوزه و شخصیت‌های توانا، منطق امروزی و فلسفه کارآمد امروزی را پی‌ریزی کنیم و بر اساس این تفکر جدید به دین‌شناسی جدید و جامعه‌شناسی و فلسفه سیاست جدید بپردازیم. در آن صورت هم به وجود تشیع کمک کردیم و هم راه درستی در پیش گرفته‌ایم.

### ۳. عرفان

صوفیه و عرفا از همان آغاز از عرفان تعریف‌های گوناگونی ارائه داده‌اند. به‌گفته عمر سهروردی، در معنای تصوف بیش از هزار سخن گفته‌اند، ولی همه آنها به یک معنا اشاره دارند و آن اینکه صوفی کسی است که مدام به تزکیه و تصفیه درون خود می‌پردازد تا آن را جلا بخشد. اکنون به نمونه‌ای از این تعریف‌ها اشاره می‌شود.

جنید می‌گوید:

تصوف، صافی‌کردن دل است از مراجعت خلقت و مفارقت از اخلاق طبیعت و فرومیرانیدن صفات بشریت و دوربودن از دواعی نفسانی و فرودآمدن بر صفات روحانی و بلندشدن به علوم حقیقی و به‌کارداشتن آنچه اولی‌تر است الی‌الابد و خیرخواهی به همه امت و وفا به‌جای‌آوردن بر حقیقت و متابعت پیغمبرکردن در شریعت (عطار نیشابوری، تکره الاولیاء، ج ۲، ص ۳۲).

ابوسعید ابوالخیر تصوف را عبارت می‌داند از اینکه «آنچه در سر



داری، بنهی و آنچه در کف داری، بدهی و از آنچه بر تواید، نهی»  
(محمدبن‌منور، اسرار التوحید، ص ۲۹۷).

در مجموع هرکس به زبانی به تعریف عرفان پرداخته است؛ با این حال هر چه بگویند، نمی‌توانند چیزی از آن به دیگران منتقل کنند.

ابن عربی با همه طرفداری و تعصب نسبت به عرفان، آن را با ادیان آسمانی یکی ندانسته است و آنها را از یکدیگر جدا می‌داند. نکته مهم اینکه مبنای این جدایی و تمایز، «انسانی» بودن عرفان و آسمانی و «الهی» بودن ادیان است. ابن عربی در این باره می‌گوید:

دین بر دو گونه است؛ یکی دین الهی و دیگری دین انسانی. دین الهی آن است که خدا و پیامبران و جانشینان پیامبر به آن دعوت کرده‌اند و دین انسانی آن است که بشر ابداع کرده و خداوند هم آن را تأیید کرده است. دین الهی را خداوند برگزیده و آن از دین خلق برتر نهاده است... نظام رهبانیت و ریاضتی که بشر آن را ابداع و اختراع کرده است، شامل مجموعه‌ای از نوامیس و قواعد مبتنی بر حکمت است که به وسیله هیچ‌یک از پیامبران و به آیین و شیوه شناخته شده بعثت ابلاغ نشده است، اما چون قواعد و اصول آن با نظام مشروع حکم الهی سازگار است، خداوند آن را هم مانند دین الهی و مشروع تأیید کرده است... و مردم هم با پیروی از این نظام ریاضتی خوشبخت شده و با مخالفت آن موجب ناخشنودی حق خواهند بود (ابن عربی، فصوص الحکم، فص یعقوبی، ص ۸).

تعریف دقیق و جدی عرفان بر اساس توجه به متون عرفانی عبارت است از اینکه انسان به‌عنوان یک نی‌جدامانده از نیستان، در این خاکدان دچار غربت و غم شده است؛ بنابراین وظیفه او ست که با ریاضت و سیر و سلوک

بر آن کوشد تا به وطن اصلی و جایگاه نخستین خود بازگردد و سرانجام این قطره جداشده از دریا در آن دریای ازلی و ابدی فانی شود و حجاب خودی را از میان بردارد و درحقیقتی فانی گردد که آن را با قوای معمولی انسان نمی‌توان دریافت.

بنابراین باید حساب دین را از عرفان جدا کنیم، ولی از عرفان نیز آموزه‌های سودمند و سازگارش را با دین مردود ندانیم؛ به شرط آنکه به دام شیادان و فریبکاران گرفتار نشویم.

#### اشکال دوم: داوری‌های نادرست

ما در سنت و فرهنگ عمومی‌مان این خاصیت را داریم که در داوری‌هایمان از حدّ منطقی تجاوز می‌کنیم. اگر قرار باشد ستایش و تأیید داشته باشیم، حدی نمی‌شناسیم و اگر بخواهیم اشکال و ایرادی بگیریم، باز هم حدی نمی‌شناسیم.

از طرفداران عرفان بپرسید مگر آنان که نمی‌خواهند وارد سیر و سلوک عرفانی بشوند، چه اشکالی در کارشان هست؟ سیر و سلوک نه واجب شرعی است و نه واجب عقلی. شرع نظام تصوف را نه به ما ابلاغ کرده و نه تکلیف، اما اگر صلاح در آن است که انسان از این مسیر نیز استفاده کند، این مصلحت را می‌توان با آرامش مطرح کرد و از قبول و عدم قبول این توصیه، نه خوشحال شد و نه رنجید، ولی در برخوردهایی که ما می‌بینیم، گاهی مسئله چنان تند و تحقیرآمیز می‌شود که با هیچ عقل و منطقی قابل تأیید نیست؛ برای نمونه به این بیت حافظ توجه کنید که می‌گوید:

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی



بگذار تا بمیرد در جهل و خودپرستی  
و تعبیرات بسیار تندی که در زبان عرفا به‌تکرار آمده است. شاید یکی  
از آن تعبیرها آرزوی نابودی مخالفان باشد؛ چنان‌که مولوی چنین نفرینی به  
مخالفان کرده است:

آتش است این بانگ نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

اما طرف مقابل نیز که با عرفان مخالف است، در این باره کوتاهی  
نمی‌کند. هر نسبتی را به عرفا و صوفیه می‌دهد. از انکار خدا تا  
شراب‌خوردن در مجالس سماع و....

به‌نظر می‌رسد باید هر دو طرف از حدّ عقل و منطق تجاوز نکنند و  
سخنانی در حدّ شایعه را جدی نگیرند و رواج ندهند. از سوی دیگر در  
داوری‌هایمان یک یا چند مورد را به همگان تعمیم ندهیم؛ یعنی اگر ما چند  
مسلمان بداخلاق و فاسد دیدیم، نگوییم همه مسلمانان این‌گونه‌اند و اگر  
تعدادی از صوفیان را دیدیم که درست عمل نمی‌کنند، همه صوفیان را  
آن‌گونه نپنداریم. درست آن است که به‌جای افراد، آموزه‌های دین و عرفان  
را در هر مورد اصل قرار دهیم. آیا دین می‌کوشد مردم نادان باشند؟ یا  
عرفان اجازه داده است پیروانش دست به‌کار خلاف بزنند؟

باید به موافقان و مخالفان عرفان و تصوف این نکته را گفت که آنان  
می‌توانند با چند جلسه گفت‌وگوی علمی به نتیجه برسند و دست از این  
درگیری‌ها بردارند. دین را که بر وحی آسمانی استوار است، بپذیرند و  
در مورد عرفان و تصوف که ساخته بشر است، دقت و احتیاط را از دست  
ندهند و اسیر دام مشایخ پلیدکار نگردند:

مرغ زیرک به در خانقه اکنون نپرد  
 که نهاده‌ست به هر  
 مجلس و عظمی دامی

حافظ

اما اگر با روش درست بخواهند به تصفیه باطن بپردازند و در راه حق و حقیقت بکوشند، حتماً نتیجه مطلوبی به دست می‌آورند و این است معنای فرموده رسول خدا ﷺ که در دین من رهبانیت - یعنی نظام ریاضتی عرفانی - وجود ندارد. ریاضت امت من در مبارزه است. مبارزه با ظلم، ستم و تبعیض.

چنان‌که فلسفه یک دین نیست و ابزاری برای تشخیص حقیقت‌هاست، عرفان نیز یک دین نیست. عرفا عرفان را دین نمی‌دانند، بلکه یک آیین بشرساخته می‌دانند. هر دو اینها ابزار تشخیص حقیقت و روابط پدیده‌های جهان‌اند.

براین اساس هر دو طرف خردورزی را بپذیریم؛ اگر عرفان بشر را به چیزی بیشتر و بهتر می‌رساند، این احتمال را نادیده نگیریم و بگوییم شاید با سیر و سلوک نیز بتوانیم به معرفت نابی دست یابیم، ولی این نکته را فراموش کنیم که آرزوی یک چیز مهم باید عملاً دست‌یافتنی باشد. آیا بشر تاکنون با عرفان به معرفت برتری رسیده است یا خیر؟! این مسئله را بدون تعصب بررسی کنیم.

**توصیه به نقل‌گرایان (لزوم استفاده از فلسفه و عرفان به‌مثابه ابزار)**

دینداران نباید در یک نظام بسته بمانند. اسلام دین خاتم و راهنمای همیشگی همه انسان‌هاست؛ بنابراین یک نگاه باز، مشکل این اختلاف را



می‌تواند از میان بردارد. به مخالفان عرفان و فلسفه نکاتی یادآور می‌شود و این اطمینان وجود دارد که آن بزرگواران می‌دانند راقم این سطور منتقد فلسفه و عرفان - هردو - می‌باشد.

پیشنهاد این است که چون دین اسلام دین همه انسان‌ها و دین همیشه تاریخ است، باید از امکاناتی که در دسترس آن قرار می‌گیرد، استفاده کرد. اشاره شد که نه عرفان مکتب است، نه فلسفه؛ یعنی هم عرفان و هم فلسفه به خودی خود خالی هستند. اینها ابزارند و روش کار. عیناً مانند چشم ماست. چشم به خودی خود هیچ صورتی را نشان نمی‌دهد، بلکه ابزاری است که ما باید آن را به‌کار ببریم تا دیدنی‌ها را ببینیم. ما باید با راهنمایی منطقی هم فلسفه را توصیه کنیم، هم عرفان را، ولی به‌عنوان ابزار. خودمان نیز باید از تفکر و عقلانیت استفاده کنیم؛ زیرا بدون ابزار عقل نمی‌توان دیندار شد یا کار و زندگی کرد؛ پس ما اصالت را به تعقل می‌دهیم، نه به فلسفه گذشتگان، بلکه به تعقل خودمان می‌دهیم. فلسفه ما فلسفه نیست، تاریخ فلسفه است. عرفان نظری ما نیز به همین شکل، داستان عرفان است.

### نقش عقل و عقلانیت در دین

ما می‌توانیم به‌صورت منطقی عقلانیت را اساس قرار دهیم و تعقل را بالاترین ابزار کارمان قرار دهیم و عرفان را نیز به این عنوان نگاه کنیم که هرکس بخواهد، از آن نیز استفاده کند، اما اگر ما در راه تعقل ببندیم، درواقع راه خود را بسته‌ایم؛ زیرا بدون عقل، قدرت زندگی نداریم. دین را نیز باید با عقل انتخاب کنیم، ولی با تعقل خودمان، نه با تعقل ارسطو

یا ملاصدرا. با تعقل دیگران نمی‌توان کار کرد. به‌طور کلی تعقل و تصفیه باطن را تحقیر کردن و کنار گذاشتن باعث می‌شود جهان اسلام عقلانیت را از دست بدهد و نتواند مشکلات را به اقتضای هر زمان حل کند.

### ادعای تبعیت مطلق عقل از دین ادعای نادرست و ناکارآمد

اگر بگوییم عقل باید از دین تبعیت کند، آن‌گاه دین را با کدام وسیله انتخاب کنیم که عقل ما از آن تبعیت کند؟ اگر پیشوایان معصوم علیهم‌السلام را راهنمای خود قرار دهیم، با چه نیرویی آنان را بیابیم و بشناسیم؟ شبهات را چگونه دفع کنیم؟ اسلام را در جهان امروز چگونه ترویج کنیم؟ حدیث درست و نادرست را چگونه بشناسیم؟ اسلام از ما فهم خواسته است، نه تعصب؛ استدلال خواسته است، نه احساسات.

### لزوم اهتمام به عقلانیت (منطق، معرفت‌شناسی و فلسفه)

براین اساس باید در تنظیم یک عقلانیت کارآمد شامل منطق، معرفت‌شناسی، روش و فلسفه بکوشیم تا بتوانیم مشکلات امروز را حل کنیم و به آنچه به‌نام فلسفه داریم، قناعت نکنیم.

در مورد عرفان نیز باید به جدابودن آن از دین و مشکلات محتوایی و روشی آن با دقت تمام آگاه شد و اطلاع‌رسانی کرد تا بساط مردم‌فریبان و خیال‌پردازان از رونق بیفتد.

## نتیجه

عقل و نقل در تفسیر آموزه‌های اسلام نقش مهمی را ایفا می‌کنند که علوم مختلف اعم از نقلی و عقلی متکفل آن هستند که افراط و تفریط در استفاده از آن دو منبع زمینه پیدایش اختلافات فکری را به وجود آورده است که دو عامل مهم (تعریف ناقص از مفاهیم و علوم و داوری نادرست مدعیان هر مشرب) نقش بیشتری در اختلافات دارند. به علت نقش مهم عقل و عقلانیت در تفسیر دین اندیشوران نباید به بهانه نقل‌گرایی مکتب اسلام را از ابزار معرفت عقلی چون منطق و فلسفه و عرفان محروم کنند که آن در جهان معاصر به ناکارآمدی دین اسلام منجر خواهد شد.

## منابع

۱. ابن عربی؛ فصوص الحکم؛ تهران
۲. عطار نیشاپوری، فرید؛ تذکرة الأولیاء؛ ج ۲، تهران
۳. محمدین منور؛ أسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی السعید؛ تهران.
۴. یثربی، یحیی؛ فلسفه چیست؟؛ تهران: نشر امیرکبیر.

۲۲۸

